

مدینه فاضله اسلام

بقلم

یکانه حکیم و فیلسوف اجتماعی
اقا سید حسین قزوینی حائری نجل صاحب ضوابط

بنقده جمعی از اهل علم و فضل قزوین اردیبهشت ماه
۱۳۰۹ در مطبعه روشنائی در طهران بطبع رسید

محل فروش

کتابخانه طهران

حق طبع و ترجمه محفوظ است

فهرست مندرجات

مقدمه از صفحه ۲ تا صفحه ۴

<p>۷۸ اثبات حقانیت اسلام</p> <p>۷۹ قانون حدسارق در شریعت اسلام</p> <p>۸۰ بیان اهمیت اموال در جامعه</p> <p>۸۲ صدمه دزدان با اقتصادیات و جامعه</p> <p>۸۳ با تأمل بخوانید</p> <p>۸۴ جوی رقت باحوال کارگران</p> <p>۸۷ قابل توجه نظر فداران محکمه مختلسین</p> <p>۹۱ بماچه می گویند</p> <p>۹۳ بر گردیم باصل مقصد</p> <p>۹۵ فلسفه دادن زکوة یا عشر اموال</p> <p>۱۰۱ ثمرات و نتایج اخلاقیه این قانون</p> <p>۱۰۲ فلسفه قانون برده فروشی</p> <p>۱۰۵ فلسفه قصاص و دیه</p> <p>۱۰۷ فوائد عشو و گذشت از قاتل</p> <p>۱۰۸ فایده خونبها یادیه</p> <p>۱۰۹ نظر دور بین اسلام</p> <p>۱۱۲ فلسفه اجتناب از نجاسات</p> <p>۱۱۴ تعلیمات اسلام</p> <p>۱۱۸ نکته دیگر</p> <p>۱۱۹ بیان شمه از احکام اسلام</p> <p>۱۲۴ رفع شبهه</p> <p>۱۲۶ فلسفه دیگر برای قصد قربت</p> <p>۱۲۷ لاعدوی فی الاسلام</p> <p>۱۲۸ نتیجه مجموع ما سبق</p>	<p>۵ بیان معنی نسخ</p> <p>۷ نبی بکدام طریق شناخته میشود</p> <p>۱۲ مدینه فاضله اسلام و مزیت قرآن</p> <p>۱۵ مرکزیت قرآن در عالم بشریه</p> <p>۱۹ قرآن بنمو مدنیت و ترقی علوم</p> <p>۲۱ قرآن و علم اجتماع</p> <p>۲۲ قرآن و اصول علم اقتصاد</p> <p>۲۳ قرآن و اصول علم هیئت</p> <p>۲۶ قرآن و اصول علم معدن شناسی</p> <p>۲۷ قرآن و علم تاریخ</p> <p>۲۹ ذکر تفصیل احوال بهشت</p> <p>۳۰ تعلیمات اجتماعی و اخلاقی</p> <p>۳۳ وعدو و عید قرآن برای تکمیل بشر</p> <p>۳۴ مقایسه احکام قرآن با احکام تورات</p> <p>۴۰ مقایسه احکام قرآن با احکام انجیل</p> <p>۴۲ قرآن بشر را برندگان می کند</p> <p>۴۴ استفاده از تعلیمات قرآن</p> <p>۴۵ تعلیمات قرآن</p> <p>۴۸ چرا قرآن خدا شناسی را</p> <p>۵۰ مقاله یکنفر از علماء بزرگان انگلستان</p> <p>۷۱ غرض از ایراد مقاله مذکوره</p> <p>۷۲ چرا تعلیمات قرآن برای هدایت بشر</p> <p>۷۴ معاد انسان یا قیامت ابد</p> <p>۷۵ حواله وجدانی قرآن</p>
---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

مدینه فاضله اسلام

بقلم

یگانہ حکیم اسلامی و فیلسوف اجتماعی

آقاسید حسین قزوینی حائری نجل صاحب ضوابط

بنفقہ جمعی از اہل عام و فضل در بہمن ماہ ۱۳۰۸

در مطبعہ روشنائی در طهران بطبع رسید

محل فروش

کتابخانہ طهران

حق طبع و ترجمہ محفوظ است

هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی سید الانبیاء
و المرسلین محمد خاتم النبیین و علی اوصیاء المرضیین و بعد مدینه فاضله
در اصطلاح حکما مدینه ای را گویند که حیات افرادش بر پایه
و اساس متین علم و اخلاق بنا گذاشته شود مؤسس حقیقی این مدینه
از اول تشکیلات جامعه بشریه در همه ادوار انبیاء یعنی مبعوثین
آسمانی بودند زیرا بواسطه افکار عالیه و مطالعات عمیقہ ای که در
احوال بشر آن دوره داشتند بخوبی و درستی پی باحتیاجات آنها
برده قوانینیکه برای آسایش اجتماعی یا ترقی و تهذیب اخلاق آنها
بر قرار میکردند باندازه استعداد و ترقی و تکامل آنها بود
و هیچ گاه زاید بر احتیاجات اهل آن زمان و آن دوره قوانینی بر
آنها تحمیل نمیکردند.

مدیر اداره این مدینه بناچار باید خود آنها یا گماشتگان از
طرف آنها باشند و این معنی با انتخاب و مشورت محقق نخواهد شد چه
آنکه بشر در هر دوریکه از ادوار ترقی و تکامل ملاحظه شود
ناقص و تابع آراء متشنه مشوشه است چنین اشخاص نمیتوانند بر
گزیدگان برای خود انتخاب کنند ، علاوه جاهل بمنافع و مضار
و احتیاجات خود و جامعه هستند بنابر این باید انبیاء را از میان خلق
خدا که عالم علی الاطلاق است انتخاب کرده برگزینند .

انیداء هر دوره اگر موفق باجراة قوانین خود شده بوانسان
های زمان خود را بتوانند در زیر بار قوانین آورند و باندازه
استعداد آنها علم و عمل تلقین نمایند آن جامعه و آن مدینه را
مدینه فاضله گویند. اگر چه نسبت بجامعه آینده و نبی بعد از خود
آن مدینه ناقص باشد چه آنکه تکامل و تعالی بشر از حیث احتیاج
علمی و اخلاقی تدریجی است.

در این مقام برای توضیح مطلب بیک مثلی اکتفا کرده
بگذریم. مثلاً در دوره ای که بشر جاهل بدست کردن خمر و مسکر
و خواص سکریه آن بود یا آنکه قمار کردن را نمیدانست البته
معلم و مبعوث آسمانی آن دوره نباید اسمی از خمر یا قمار
برده آنها را نهی از استعمالش کند زیرا قلت و کثرت قوانین
برای احتیاجات بشر است و چون بشر در آن دوره متنبه بان
نیست گفتنش لغو و بیهوده و بسا ممکن است که مضر واقع شود
زیرا بشریکه هنوز متنبه نشده با احتیاجی باستعمالش برای خود
نصیر کند ممکن است بمجرد گفتن اینکه خمر نوشید یا قمار
نکنید همین گفتن سبب تنبه آنها شده در مقام تفتیش بر آمده
خود را باستعمالش مبتلا کنند.

از این مطلب شاید بتوان بعضی اشکالات متصوره را رفع
نمود و آن اشکال این است که مسکرات مضارشان محسوس و
منافعش موهوم بلکه معدوم است پس چرا در بعضی از شرایع
مقدمه اسمی از حرمت آن برده نشده جواب این اشکال همان است
که گفته شد محتاج بتکرار نیست.

گفتیم که مدیر اداره مدینه فاضله باید انبیاء باشند اگر گویند که در بین بشر در هر دوره از ادوار بعضی از نوابغ و بر جستگان پیدا شده که صاحبان افکار عالیه و مواهب سامیه و تعلیمات حسنه نافع برای تربیت بشر بودند چرا این دسته لیاقت اداره کردن بشر را ندارند؟ جواب این اعتراض این است که: افکار فلاسفه و حکماء بشهادت تاریخ در هیچ دوره نتوانسته از عهده اداره کردن بشر و سوق آنها بعلم و اخلاق فاضله بر آید. فقط این اقتدار مخصوص بنوابغ و برگزیدگان الهی بوده.

در اینجا از توضیح و تشریح توانائی آنها و بی اقتداری حکماء و فلاسفه ناچاریم سبب این است که فلاسفه میخواهند بقوه علم و استدلال فلسفی مطالب و مبادء خود را بر بشر تحمیل کنند و چون دماغ بشر بهمان اندازه ای که در شکل و صورت ظاهراً اختلاف دارد بهمان اندازه در قوای ادراکیه مختلف است، استدلال فلسفی حکماء دائماً در عرضة مناقشه و مضاده افکار واقع میشود علاوه بر اینکه بشر هر چند در قوای عقلیه عالی مرتبه باشد افکارش دائماً متبدل و متغیر است چه آنکه احاطه نامه بر منافع و مضار و مطالب حقه ندارد. همین تبدل آراء حکماء و فلاسفه بلکه نشئت و تضاد افکارشان نسبت بیکدیگر یکی از موانع بزرگ پیشرفت اداره کردن جامعه است.

انبیاء کرام چون بمبدأ عالی متصل هستند، هیچوقت تجدید آراء در مدت عمر برای آنها رخ نمیدهد یعنی خطائی در فکر ندارند که بواسطه تجدید افکار اعتراف بخطاء فکر سابق خود نمایند

بعلاوه نتایج مطالب صحیحه را بدون تکلف استدلال و فلسفه برای بشر بیان میکنند بلی اگر بشر بسر حد بلوغ عقلی رسیده باشد آنها را سوق بسوی تفکر و تعقل که مقدمات تسایح مطالب حقه خودشان است میدهند. مانند انسان های زمان بعثت حضرت ختمی مرتبت صلعم چنانچه انشاء الله بعد از این مفصل خواهیم بیان نمود. بالاجده انبیاء کرام صلعم نتایج را دائماً بطور کلی و سادد بنحوی بیان میکنند که هیچ شبهه و دغدغه در آن راه نمی یابد شاهد بر مدعی مراجعه بکتاب انبیاء و حکماء و هجا که بین کتب این دو دسته است که علاوه بر مناقضات و تجدد آرائیکه در کتب حکماء مشاهده میشود با حکماء همعصر خود همیشه در مقام جدال و نزاع بودند بلکه حکماء متأخرین نیز نظریات و انتقادات در مطالب آنها دارند که بعضی صحیح و دسته غیر وارد است.

انبیاء چنین نبودند. اولاً تجدد در آراء خود نداشتند، ثانیاً انبیاء لاحق نظریاتی در مطالب انبیاء آن دوره سابقه ندارند. ثالثاً کلمات متقنه دارند که در آن دوره ابدأ قابل مناقشه نبوده بلکه بعد هم نخواهد بود بعلاوه هیچ یک از حکماء و علماء معاصر با آن انبیاء نتوانستند در آن قوانین اشکال قانونی وارد آورند. اگر کسی با آنها معارضه کرده از طریق دیگری بوده نه اینکه توانستند در آن قوانین مناقشه کرده باشند.

بیان معنی نسخ

شاید کسی معنی نسخ را ندانسته چنین خیال کند که نسخ مناقضه در احکام است. باید معنی نسخ را بیان کنیم تا معلوم شود که مناقضه

در احکام انبیاء نیست، نسخ عبارت از اتمام حکم محتاج الیه بشر است، توضیح آنکه بشر در هر دوره احتیاجاتی داشته که در دوره دیگر ندارد و آن احتیاج موقت سبب برای جعل آن قانون شده، مثلاً برای بی مبالائی فرقه یهود نسبت بحفظ الصحه احکامی برای ذبیح آنها در شریعت تورات در کمال شدت وسختی بر قرار شده تا زمانیکه بشر قدر و قیمت حیات را دانست که بی جهت خود را در عرضه هلاک نیاورد. یا آنکه احکام پیغمبر اسلام چنانچه شمه از آن بیان خواهد شد محتوی بر اصول حفظ الصحه است که مراعات آن انسان را بی نیاز از آن دقت در ذبح چنانچه در شریعت سابقه مقرر است مینماید. لذا پیغمبر اسلام با وجود آن احکام محتاج بقانون ذبح موسوی نبود.

حال معنی نسخ که عبارت از اتمام حکم محتاج الیه است معلوم شد پس تناقض و تهاقن بین کلمات انبیاء نخواهند یافت بخلاف حکماء و فلاسفه که کلماتشان خالی از تناقض نیست و آیه شریفه « لا تفرق بین احد من رسله » شاید اشاره بهمین معنی باشد چه آنکه همه آنها برای یک مقصد فرستاده شده اند اشخاص تناقض گو و یا کسانی که هر چند روز تجدد آراء برای آنها دست میدهد نمیتوانند مری و معلم باشند.

بالجمله تشکیل دهنده مدینه فاضله باید کسانی باشند که صاحبان رای ثابت باشند و مطالبشان قابل انتقاد و تردید نباشد و از اینجا بخوبی فرق مابین انبیاء و نوابغ معلوم میشود. چه آنکه نوابغ هر چند در درجه اعلیٰ علیین رقاء فکری و افکار صائبه ناقبه باشند

باز وقتی که مراجعه باحوال و آراء و افکارشان بنمائیم می بینیم که طریق انتقاد در آنها مفتوح است و دور نیست که آیه شریفه «ولو كان من عند غير الله لوجدوا فيه اختلافاً كثيراً» اشاره به همین معنی و فرق بین فلسفه و نبوت باشد.

نبی بکدام طریق شناخته میشود؟

شناختن نبوت نسبت باشخاص فرق میکند و چون مردم در مراتب ادراك تفاوت دارند لذا طریق شناختن نبی نسبت باختلاف مدارك آنها تفاوت دارد. ولی از آنجائیکه عالم بشریت نوعاً از عامه تشکیل میشود و خواص بسیار کمند معجزه سبب شناختن نبی مقرر شده و معجزه نسبت بهر امت باید بنحوی باشد که فی حد ذاته ملزم آنها گردد، پس هر معجزه ای که برای الزام و افحام آنها بهتر باشد شخص نبی باید آنها بمعرض بروز و شهود بگذارد بدین سبب ملاحظه میکنیم که انبیاء کرام از لحاظ موقع شناسی در هر قومیکه حرفه یا صنعت یا علمی معمول و مروج بوده معجزات خود را از آن سنخ و جنس آورده اند، چنانچه علماء زمان موسی و دانایان آنوقت در فن ترا کیم ادویه و استخدام آنها برای بروز خواص غریبه و عجیبه و باصطلاح امروزه در فنون ترا کیم شیمیائی متخصص برده مهارتی بسزا داشتند، حضرت موسی برای الزام آنها خصوصاً در موقعیکه خواستند ازاین راهبر موسی غلبه کنند از عصا اژدهای آدمی خوار معجزه نمود و همچنین حضرت عیسی که در زمان علو منزلات علم طب مبعوث گردید مرده زنده کرد و حضرت ختمی مرتبت برای معارضه با فصاحت و بلاغت اعراب

حجاز قرآن را معجزه آورد.

این قسم از معجزه برای عامه مردم و الزام آنها بنبوت آن نبی کفایت میکند، ولی خواص و علماء هر امتی بمنزای دیگری تصدیق نبوت نبی وقت را مینمایند، و این مقدار را برای خود کافی نمیدانند و شاید نسبت به مراتب معارف آنها آن معجزه در اثبات نبوت برای آنها کافی نباشد، مانند کسانی که امروزه نمیتوانند فصاحت و بلاغت قرآن را از قاعده فنون ادبیت و عربیت بفهمند چنانچه ملاحظه میکنیم که جمع کثیری از علماء دنیا بواسطه فهمیدن معانی کلمات قرآن یا احکام اجتماعی یا اخلاقیه و یا جواب ازسوالهای علمی دقیق و فنون علمی حضرت ختمی مرتبت یا اوصیاء گرامش اذعان بنبوت آن سرور کرده بدون اینکه فصاحت و بلاغت قرآن را بنحوی که اهل فن میدانند بدانند. مانند آن شخص یهودی ریاضی دان که از حضرت امیر المؤمنین امتحاناً سؤال کرد کدام عدد است که حاوی تمام کسور تسعه باشد، آن سرور بدون تأمل فرمود: «اضرب ایام سنک فی ایام اسبوعک» آن عالم ریاضی فوراً اسلام آورد و مانند علماء نصاری نجران که بظهور اثر ماهله ناچار بتصدیق شدند و مانند محمد عبد الله ابن قسطنطین لیور یولی که بواسطه معرفت باحکام الهیه قرآنی که مقاله اش در این خصوص در همین رساله انشاء الله درج خواهد شد بدین مقدس اسلام مشرف گشت.

این طایفه از بشر که اهل علم و معرفتند معجزات حسیه برای ایمان آوردن و دخول آنها در مدینه فاضله انبیاء کفایت نمیکند، بدین جهت ملاحظه میشود کسانی که خدمت انبیاء برای تحقیق

نبوت آنها میآمدند با اندازه علم و معرفت خود دلیل اثبات نبوت میخواستند. آن عرب بادیه نشین و قبیله خدوت حضرت خاتم النبیین میرسد سوسماری همراه میآورد میگوید یا محمد اگر این سوسمار بنبوت تو شهادت داد من ایمان میآورم ولی علماء یهود یا نصاری یا علماء سایر ادیان و قبیله برای تحقیق نبوت میآیند از طریق علمی اثبات نبوت میجویند و اعتنائی به معجزات حسیه ندارند.

و از این قسمند سحره فرعون که با حضرت موسی میخواستند دعوی همسری و غلبه بنمایند ولی وقتیکه آن معجزه فوق الطاقه بشر را از آن جناب ملاحظه کردند و آن معجزه را با کارهای علمی و فنون شیمی خود مقایسه نمودند و آن دو کار را در میزان عدل علم و حکمت محاکمه کردند از روی قواعد علمی و حکمی فهمیدند و دانستند که کار حضرت موسی فوق قواعد علمی طبیعی است زیرا اصول تراکیب ادویه که برای استخدام آثار غریبه و عجیبه در تحت یک ناموس بدست علم و معرفت بزرگان اهل فن اداره میشود ابداً تناسبی با کلر آن بزرگوار ندارد. سحر و شعبده و سرعت در عمل بنحوی که ساده لوحان و بی اطلاعان از فنون را در شبهه اندازد محدود بحدود معینه است مسئله اثرها شدن عصا مطابق با هیچ یک از قوانین معهوده علمی که در دست علماء اهل فن است نیست نه اینکه بمجرد اژدها شدن عصا ایمان آورده اند بلکه بعد از محاکمه علمی و فنی تصدیق نبوت موسی را نمودند و لذا اول کسی که ایمان آورد همان علماء فن شیمی و طبیعی بودند چنانچه قرآن بدان ناطق است، حضرت احدیت در قرآن مجید از این

قضیه چنین خبر میدهد که در صدر این آیه خطاب بحضرت موسی میفرماید :
 « والقی ما فی یمینک تلقف ما صنعوا انما صنعوا اکید ساحر ولا
 یفلح الساحر حیث اتی فالقی السحرة سجداً قالوا آما رب رب هارون و
 موسی قال آمنتیم له قبل ان آذن لکم انه لکبیرکم الذی علمکم السحر
 فلا قطعن ایدیکم وارجلکم من خلاف ولا صلبنکم فی جزوع النخل
 و لتعلمن اننا اشد عذاباً و ابقى قالوا لن نؤثرک علی ما جئنا
 من الیقات والذی فطرنا فاقض ما انت قاض انما تقضی هذه الحیوة الدنیا
 انما آما برابنا لیغفر لنا خطایانا و ما اکرهتنا علیه من السحر والله خیر
 و ابقى » در آیه دیگر این علماء در جواب فرعون چنین میگویند :
 « لا ضیر انما الی ربنا لعنقلبون »

اگر بدقت در اطراف این قضیه تاریخیه مطالعه شود و بنظر
 بیایید آن عظمت و هیمت و فخفخه و الوهیت فرعون را در
 آن زمان و آن وعده هائیکه بآن علماء داده بود اگر بر موسی
 غلبه کنند و آن وخهیت میدان شهر (منفیس) پایتخت قدیم مصر
 و آن اجتماع فوق العاده مردم را برای یک نمایشای بی نظیر
 که خود خدای مصر فرعون تشکیل آن اجتماع را برای غلبه کردن
 بر خصم خود موسی داده و حضور آن علماء که در فن طبیعیات
 اولین علماء زمان خود بودند و تمدن مصر قدیم حتی آنکه افلاطون
 حکیم الهی یونانی و فیثاغورث حکیم شاگرد حضرت سلیمان در
 مدارس مصر تحصیل میکردند و حضور آن علماء در آن مجمع
 خطیر و غرور علمی علماء سیمما در محاضر و مشاهد عمومی و محاجه
 آنها با حضرت موسی و غلبه نمودن موسی بر آنها در آن محضر

که حسب القاعده و المعهود باید آنها را عصبانی نموده آتش
 غیظ و حسد و عداوت را در کانون سینه آنها مشتعل سازد و تأثر
 و حس مغلوبیت آنها در انظار عمومی که مجموع اینها تقاضا میکنند
 که آن علماء تصدیق حضرت موسی را نمایند با وجود همه اینها
 می بینیم اول کسانی که بدون خوف و خشیت از عظمت و بطاش
 و جباریت خدای مصر فرعون به مجرد دیدن آن آیه عظمت الهی
 قبل از اظهار ایمان پیشانی بسجده عبودیت خدای یگانه گذاشته
 پس اظهار ایمان نمودند و چنانچه از آیات قرآنی و سایر
 تواریخ مستفاد میشود در آن روز بزرگ کسی بغیر از آن علماء
 ایمان نیاورد و اگر بالفرض ایمان آورده باشد جرأت و جبارت
 اظهار آنرا نداشت. اینها کسانی بودند که از برکت تصدیق آنها موسی
 موفق بتشکیل مدینه فاضله گردید. اگر چه بحسب ظاهر این
 معجزه حسنی بوده ولی چون اعمال سحر و شیبده در آن زمان
 معمول بود و همه مردم آن موهبت و فکر عالی را ندانند که
 بدقت فرق میان آن دو گذارند و یا باصطلاح متجددین شانس حضرت
 موسی بود که علماء اول مملکت را که طرف اعتماد همه بودند
 باذعان و تصدیق نیاورد و بقاعده عقلیه و فطریه رجوع جاهل
 بعالم و مردم تصدیق بزرگان معتمدین خود قبول ایمان نمایند، لذا چنین واقعه
 اتفاق افتاد ولی چون مسئله شانس یا بخت باصطلاح ایرانیان یکی از معلولات
 است و وجود معلول بدون علت محال و هیچگاه صورت واقعی
 بخود نخواهد گرفت، لذا علت تصدیق علماء وتشکیل این اجتماع معلول
 مشیت ازل است تا در هر زمان و هر وقت هر رسولی که بفرستد

نهیة اسباب اتمام حجت را بنحوی نماید که ابداً عذر برای احدی باقی نگذارد « اذا اراد الله شیئاً هیأ اسبابه » سبب نشدید و تهدید فرعون آن علماء را بقتل برای آن بود که آنها مرجع در علوم و فنون نسبت به مردم آن زمان بودند ، فرعون دانست و فهمید که علماء محل اعتماد اگر تصدیق بنبوت موسی را کردند مردم دیگر بالوهیت موهوم او واقعی نخواهند گذاشت و آن دستگاه و دکان ظلم و قهاریت او بر چیده می شود لذا آنها را تهدید بقتل و تعذیب کرد و از اینجا نیز یک نکته و دقیقه معلوم میشود که اگر علماء هر دوره سیمادوار اولیه نبوات طمع و شهوت و حب ریاست را در مقابل ادعان و تصدیق حق و حقانیت فدا کنند مردمان عامه بکمال سهولت در مدینه فاضله انبیاء داخل شده و خود را از کید و بطش متنفذین خلاص می کنند چنانچه بواسطه تصدیق همین علماء بود که حضرت موسی فرعون را از اریکه و تخت الوهیت پائین کشیده و آن دوره طام و اعتساف را در هم نوردید در اینجا بهمین مقدار اکتفا کرده داخل اصل مقصود می شویم و زیاد دور نمی رویم .

مدینه فاضله اسلام و مزیت قرآن

بعد از آنکه نوبت تربیت بشر و تشکیل مدینه فاضله به حضرت ختمی مرتبت رسید اگر چه آن جناب در میان قومی مبعوث شد که از حلیه آداب و اخلاق مریبان مدینه فاضله یعنی انبیاء چندان بهره نداشتند ولی اگر نظری باحوال جامعه بشر در آن دوره بشود و بندر بین دقت در احوال آنان مطالعه کنیم می بینیم که تعالیم و تربیت انبیاء سابقین تا درجه و اندازه عالم بشریت را از آن

همچنین نجات داده و به معارف مادی و ادبی سوقشان داده اند و عالم انسانیت را از آن شرارت و خشونت اولیه تا مرتبه بازداشته و پیش پای خود نشاندهند. آثار تاریخیه مخطوطه و حفریات امروزه شاهد مدعی است. قوانین حمورابی در دوره عیلامیها که ششمین پادشاه آنها بود در روی چندین هزار بخت ثبت شده و تقریباً متجاوز از هفتصد سال قبل از بعثت حضرت موسی بوده یکی از شواهد مدعی است. مبعوث شدن آن جناب در میان قوم اعراب متبنی بر مصالحی بوده که اگر در میان آنها نبود نمی توانست بآن سرعت سیر و چستی و چالاکي در مدت کمتر از بیست سال متعددی و قوانین خود را بر هفت میلیون بشر شبه جزیرت العرب تحمیل نماید چنانچه مورخ شهیر (جیسون) انگریزی در تاریخ اسلامی که خودش تألیف کرده متعرض این معنی شده و عدّه مسلمین حین الوفات آن حضرت را بین هفت الی هشت میلیون می نویسد. شاید بعضی از لفظ تحمیل سوء استفاده کرده اند عوت مقدس را حمل بر اجبار و اکراه نمایند لکن حقیقت چنین نیست بنص آیه شریفه « لا اکراه فی الدین » ابدأ آن جناب و تابعینش احدی را مجبور بدخول در دین مقدس اسلام نکردند و همین یکی از فضائل مدینه فاضله اسلام است که تابعین و پیروان خود را دلالت بهدایت عقل و تفکر می کند « ان فی ذالک لآیات لقوم یعقلون لقوم یتفکرون » لاولی الباب ، لاولی الاجار « بلی از آنجائی که بشر بالطبع و الفطره در پیشگاه قوت و سطوت خاضع و حقیر است آن جناب بواسطه فتوحات پی در پی که در ایام حیاتش

موفق شد و اسباب آن فتوحات نیز خود اقوام مجاوره بودند که از روی حسد و کینه جوئی در مقام انتقام بر می آمدند و آن سرور همیشه در غزوات و سرایا مدافع بوده مهاجم ، چنانچه در احوال آن جناب در کتاب تاریخ اسلام که تألیف کرده ایم بیان نمودیم . قوت و سطوت آن جناب و بسط فتوحات متتابعه سبب شد که مردم اصغاء کلمات و اوامر آن جنابرا بنمایند و هدایت شوند چنین فرض کنید که آن فتوحات مانند یک مدرسه اجباری برای کودکان پیشعور و گمگشتگان در طریق سعادت بود که آن جناب بالاچار آنها را داخل در جامعه و مدرسه انسانیت می نمود تا در کمال راحت و آسودگی خاطر بدون جبر و اکراه از تربیت آن روز بهره مند و کامیاب گردند . عبارت واضح تر آنکه در دخول در جامعه و تشکیلات بشریه مجبور بودند نه در تربیت و تعلیم چه آنکه اساس تعلیماتش بر هدایت عقل و دانش بود چنانچه از آیات قرآنی سابقه دانستی ، و این صورت اجبار و اکراهی متصور نمیشود تا بعضی خیال کنند که آن حضرت مردم را بزور و قوه شمشیر داخل دین اسلام می کرد و انشاء الله در فلسفه قانون برده فروشی که یکی از قوانین اسلام است این مطلب را پیش از این تشریح و توضیح خواهیم داد قارئین منتظر باشند .

بالجمله آن جناب در عهد فرخنده ، عهد خود تشکیل مدینه فاضله نمود و برای تشکیل این سلطنت کتابی آورد که در عرف و اصطلاح قرآنش گویند ، این کتاب حاوی و مشتمل بر کایاتی است که ما بحتاج بشر بطور کثیری در آن کتاب مسطور است و

معنی آیه شریفه « ولارطب و لایابس الا فی کتاب مبین » همین است شروح و تفصیل جزئیة آن که از خود آنجناب و یا اوصیاء گرامش که متخصص در آن فن بودند رسیده این شروح و تفصیلی را در اصطلاح سنت گویند . حال باید ملاحظه کنیم این احکام را که برای تربیت بشر آورده آیا بشر می تواند در سایه آن آسایش کرده جامعه را از هر تعرض حقوق شکنانه محافظت نماید ؟ آیا این احکام لیاقت دارد مدینه فاضله برای بشر تشکیل دهد ؟ آیا این احکام برای تربیت اخلاقی بشر که منافی با قوانین اجتماع نباشد کافی است یا نه . آیا این احکام چه قسم از سعادت بشر را تأمین می کند ؟ آیا این احکام فقط و فقط راجع به تهذیب اخلاق و تربیت روح است یا سعادت مادیة بشر را نیز تأمین مینماید ؟ هر يك از این اسئله را جو ایست که انشاء الله در طی کلمات این رساله جواب داده خواهد شد چیزی که فعلاً محل نظر ماست این است که ابتداء باید بدانیم که قرآن دارای چه مزایا و خصوصیات است که هادی بشر است .

مرکزیت قرآن در عالم بشریه و مزایای آن کتاب آسمانی

قرآن بمنزله قانون اساسی سلطنت مدینه فاضله اسلام است همچنانکه قانون اساسی يك مملکت و ملت باید دارا و محتوی بر تمام مایحتاج آن ملت و مملکت باشد قرآن نیز که بمنزله قانون اساسی این سلطنت است کافل و ضامن تمام احتیاجات جامعه بشر است . قرآن اگر چه بلفظ عرب بر پیغمبر عرب نازل شده و بر اعراب خوانده می شود لکن مضامین و دستورالرش عام و اختصاص بقومی

دون قومی و یا ملتی دون ملتی ندارد . چه آنکه قرآن فقط
 برای تہذیب و تربیت عرب نازل نشده بلکه برای تربیت بشر فرستاده
 شده و ما علاوه بر دلیل لفظی که خود قرآن ناطق بآن است
 از قبیل « و ما ارسلناک الا کمافة للناس ، و ما ارسلناک الا
 رحمة للعالمین » و اشیاء این آیات که بالصراحة و النص ناطق است
 که قرآن و حضرت محمد صلعم فقط برای عرب نیست بلکه
 برای عموم مردم است . ادائہ دیگری نیز داریم کہ بنوت آنجناب
 عام است نہ آنکہ مخصوص طایفه ایست . یکی از آن ادلہ ، ملاحظہ
 و دقت در فلسفہ احکام و قوانین موضوعہ این دین است کہ انشاء اللہ
 شمه از این بیان خواهد شد کہ از ملاحظہ و مطالعہ آن میتوان
 بخوبی بدانیم کہ این دین در وضع قوانین نہ فقط ملاحظہ اخلاق و
 عادات و روحيات اعراب نموده چه آنکہ اگر مخصوص آنها دون
 سایرین بود ناچار از ملاحظہ آن خصوصیات بود بلکه از وضع
 آن قوانین ملاحظہ اصل خلقت و فطرت و طبیعت بشریہ را نموده
 و از روی فطرت و طبیعت و مصالح اجتماعیہ آن قوانین برقرار
 شده و نیز در قوانین اخلاقیہ اش مراعات همین خصوصیات شده
 پس بنا بر این دین اسلام نمیشود دین خصوصی طایفہ باشد بلکه
 دین عمومی بشر است و الا ملاحظہ آن خصوصیات مذکورہ لغو
 و بیجا و بی فایده خواهد بود بلکه يك امر غیر محتاج الیہ است
 کہ مراعاتش خارج از طور حکمت و مصلحت است . دلیل
 دیگر ما بر این مدعی چیز است کہ در این دورہ ہمہ روزہ
 می بینیم کہ عقلاء و بزرگان دنیا کہ در فکر خلاصی خود از این

عالم و مدینه مادیه میافند و برای خود در مقام چاره جوئی میشوند
اگر بالمصادفه باحکام و قوانین اسلام بر خورند آن تعلیمات
را سرمایه سعادت خود دانسته و باین دین میگردند چنانچه بسیاری
از بزرگان فرنگ از برکت مطالعه قرآن یا غور در منافع احکام
آن بدین اسلام مشرف شده و خود مبلغ آن تعلیمات آسمانی
شده اند مانند محمد عبدالله ابن قسطنطین (ایور پولی)
و لورد هدلی لندن و غیر آنها که مکرر عکس آنها را
در مجلات فرنگ باین نام که داخل دین اسلام و مبلغ شده اند
همه دیده ایم. سال گذشته در آمریکای جنوبی در مملکت برازیل
که بتوسط جرائد عربی اعلان شده بود چنین می نویسد که در
مدت سه سال متجاوز از پنجاه و سه هزار نفر از اهالی برازیل
و بزرگان آن مملکت داخل دین مقدس اسلام گشتند اگر این
دین مخصوص باعراب شبه جزیرت العرب بود و توافق بااخلاق
و عادات و تربیت محیطی آنها نداشت البته این دین را اختیار
نمیکردند. اگر مراجعه بکتاب عهد عتیق تورات نمائید خواهید دانست که دین
تورات ابد آزماسبتی با اهالی غیر از فلسطین ندارد بلکه تورات آنها را نهی و منع
از خروج آن اراضی مقدسه کرده و تعالیم آنها را در غیر از
آن ارض مقدس باطل و لغو و تارکش را گناهکار میداند.

خلاصه اینکه عالم بشر از این وضعیت مسادیه کنونی بستوه
آمده اند چنانچه جرائد اروپا مخصوصاً از بعد از جنگ عمومی مینویسند
و همه روزه در فکر خلاصی خود بوسائلی متشبث می گردند دسته
خلاصی خود و نوع خود را از این فشار مادیه بطرفداری طبقه

زارع و صانع معرفی کرده مبدأ بلشویکی را برای ملت خود نافع تصور کرده اند . دسته دیگر مجالسی بنام مجمع اتفاق ملل تشکیل داده می خواهند در حل مسائل سیاسی و غیره اندکی راحت باشند و برای راحتی خود باز مدرسین بوسایل دیگر از قبیل تحدید اسلحه شده شاید بتوانند آسایش عمومی را در دنیای اجتماع بر قرار کنند . ما کار نداریم که تشکیل این مجالس برای این مصالح که می گویند حقیقی است یا ریا کارانه است اگر چه بفتح شرقیها اگر انجام گیرد تمام نخواهد شد ولی نمیشود همه آنها را رمی بریا کاری نمود . مقصود آنکه این دنیای مادیه در سعی و کوشش و تلاش خلاصی خود افتاده بلکه بتواند نفس راحتی کشیده شاید موفق گردد که اوضاع ده سال پیش را (جنک عمومی) دوباره ایجاد نکند . ولی چیزی که ما را مأیوس از این موفقیت میکند این است که این آقایان میخواهند با حفظ منافع مادیه نائل بمقصود گردند و این معنی قریب بمحال بلکه نفس محال بنظر می آید زیرا اصول محافظه کارانه مادیت نداشت و تناقض تازه با حفظ آسایش مقصوده دارد چه آنکه مادی مادیه بر شهرت و همجیت و قسوت و بی عاطفه بودن بنا گذاشته شده برای آمال و آرزوی شهوات بشرحد محدودی نمیتوان قائل شد عاطفه هم که نیست پس اینهمه اجتماعات عقیم و بدون نتیجه خواهد ماند فقط اخلاق و عاطفه حب نوع حقیقی نه ریائی میتواند از شقاوت و مصائب و مناعب جامعه بکاهد و آن بدون دخول در مدینه فاضله اندیاء ممکن نخواهد شد و تجربه و تاریخ جز این بما نشان نمیدهد .

قرآن بنمو مدنیت و ترقی علوم و صنایع نمو میکند

یکی از مزایا و خصوصیات این کتاب آسمانی آنست که هر اندازه و مقدارے که علوم و صنایع طبیعی و غیر طبیعی ترقی نماید مورد احتیاج بشر گردد در این کتاب یعنی قرآن ذکر می بطور عموم یا خصوص بدون تکلف تاویل یا خروج از ظاهر الفاظ بنحو غیر متعارف در نزد مجاوره کنندگان از آن محتاج الیه یافت میشود مثلاً ملاحظه فرمائید جمله از آیات قرآنی را که امر بسیر و سیاحت روی زمین برای عبرت از احوال گذشتگان مینماید و بکدام سبب و جهت منقرض شدند و یا علت انحطاط و پستی آنها چه بوده می فرماید : « افلم یسیروا فی الارض فینظروا کیف کان عاقبة الظالمین ، افلم یسیروا فی الارض فینظروا کیف کان عاقبة المکذبین » و آیات قرآنی دیگر که اتباع و پیروان خود را امر بسیر و سیاحت در روی زمین برای عبرت گرفتن از احوال کسانی که در اثر تکذیب انبیاء و عدم دخول در مدینه فاضله آنها و یا در اثر ظلم بنیردستان چگونه منقرض یا پست شدند سابقاً چون مسلمانان احترام لائق برای این تعلیم مهم نمیگذاشتند و این تعلیم را چندان مورد احتیاج خود نمی دانستند ولی امروز چون علماء اروپا بواسطه وسعت معارف و ترقی علوم اطلاع بر امور تاریخیه سیمای آثار گذشتگان خیلی قدیم مورد احتیاجات فنی و علمی خود دانسته برای وصول باین مقصود مصارف هنگفت مینمایند و مقدمات آنرا از قبیل دانستن موقع جغرافیائی آن مملکت و خواندن خطوط آنان برای مطلع شدن بر چگونگی زندگانی آنها و تهیه سایر وسائلی که آنانرا

بمقصودشان نائل میسازد مهیا میکند و در اثر آن زحمات و بذل اموال بemanافع بزرگی تصادف مینمایند نهایت چون مقاصد آنها منحصر ب استفاده از مادیات یا اطلاع بر ترقی علوم و صنایع در آن دوره است مطلع میشوند .

ولی تعالیم قرآن از سیر و سیر در ارض و تحقیق و تفتیش از احوال گذشتگان برای آنست که بشر اسباب سعادت خود را بداند و از انحراف اقوامی که تن بزیر بار تعالیم معلمین بشر نداده و در اثر آن منقرض گشته و یا بشکل پستی و همجیت امرارزندگانی کرده طعمه دیگران شده اند متنبه شوند . مقصود آنکه ما امروز از برکت ترقی علوم خود را محتاج باطلاع از احوال آنها میدانیم البته در این صورت محتاجیم بعلم جغرافی و دانستن السنه اجنبی تا بتوانیم از آن اطلاعات بهره مند شده و در ضمن استفاده های دیگر نیز بنمائیم چنانچه دیگران استفاده میکنند نهایت فرقی که بین ما و اهل اروپا در این جا هست آنست که آنها مقصود بالذات از این اطلاع را استفاده مادی دانسته و اگر بالفرض استفادات اخلاقی نیز بنمایند بالعرض است و ما بالعکس باید استفاده ادبی را مقصود بالذات بشناسیم . بنا بر آنچه گذشت قرآن مجید که حاجت ما را بسیر در روی زمین برای ادامه حیات ادبیه خود لازم میداند ناچار دانستن علم تاریخ و جغرافیا و السنه اجانب برای حصول این مقصد بر ما متحتم است تا بتوانیم استفاده تعالیم در حالتیکه سابقین ما چندان احتیاجی باین قسمت نداشتند ولی امروز يك قسمت عمده استفاده اجانب از سیر در روی زمین برای اطلاع از احوال

گذشتگان است .

قرآن و علم اجتماع

علم اجتماع امروز یکی از علوم مهمه ایست که طرف توجه عامه دول عالم شده علماء و متخصصین این علم در این عصر نزد دول عالم مکان و منزلتی بسزا دارند ، یکی از علماء بزرگ این فن که در علو منزلت شهره آفاق شده فاضل دانشمند (گوستالبون) فرانسوی است . این مرد بزرگ بواسطه مؤلفات عدیده ای که در این فن دارد مورد توجه تام دولت و ملت فرانسه شده و خدماتی شایان تقدیر در این علم نسبت بدولت فرانسه نموده ، اگر چه این علم در سوابق ایام هم بوده ولی کتب مدوئه مبسوطه مفصله نداشته بلکه حصه مهم این علم بسته و مربوط بدهاء و سیاست اشخاص قابل بوده لکن در این ادوار جدیده طرف اعتناء دول کنونی دنیا گشته و عداائی متخصص در این علم پدیدار شده اند که افکار عالیه شان محل استفاده گشته مانند فاضل سابق الذکر ، قرآن مجید کایات و رؤس مطالب این علم را بطور ساده بیان نموده که از اندک تأمل در آن انسان میتواند مطالب غامضه این علم را حل نماید . می فرماید : « ولکل امة اجل فاذا جاء اجلهم فلا یتأخرون ساعة و لا یتقدمون » حضرت احدیت در این آیه چنین میفرماید ، که امم و جماعات مانند افراد انسان و حیوان و نبات مردن دارند چنانچه یک نفر میمیرد يك امة و قومی هم میمیرند و در آیات دیگر مثل آیات سابق الذکر که امر بسیر در روی زمین میکند میفرماید که اسباب انقراض و بند عاقبتی یک قومی و ملتی همانا منحرف شدن

از تعالیمات و تربیت های صحیحه است که مریدان بشر آنها را بسعادت خودشان سوق دهند هر کس و هر ملتی که از این سنت اجتماع روی گردان شود و نخواهد که خود را در زیر بار قانون آورد البته انجام آن مورد انقراض و بر بادی است و در جای دیگر میفرماید :

« ان الله لا یغیر ما بقوم حتی ینظروا و اما بانفسهم » یعنی خداوند سلب نعمت سعادت و خوشبختی از ملتی نمی نماید مگر آنکه آن قوم بخود می خود آن نعمت خدا داد را رفض و ترك نمایند و امثال این آیات که راجع بقاء و بر بادی اقوام زیان کار است در قرآن زیاد است .

قرآن و اصول علم اقتصاد

در قرآن اصول علم اقتصاد برای هدایت بشر بخوش بختی و عدم تکلف در امور زندگی بطور واضح بیان شده میفرماید « ولا تجعل یدک منلوله الی عنقک و لا تبسطها کل البسط فتقعد ملوماً محسوراً » این قانون فی الحقیقه متضمن یک قانون دیگری است که آن قانون انظمام در زندگی است چه آنکه اقتصاد بدون انظمام صورت خارجی بخود نخواهد گرفت . اگر بدقت در احوال بدبختان و مبتلایان بامور معشیت مطالعه کنیم می بینیم که اغلب بلکه نوع آنها آن گرفتاری های سخت را بواسطه سوء اداره و یا بی انتظامی در امور معیشت را بدست خود برای خود میا ساخته لذا همین طور که اختلال بامور اقتصاد می یک دولتی جریانات امور مملکتی آن دوات را دوچار همه گونه بدبختی می نماید همین قسم بی انتظامی

در امور زندگی يك فامیل یا يك نفر اوضاع زندگی آنها را بر هم میزند شاید یکی از معانی خبر شریف « من لامعاش لالامعاده » همین باشد چه آنکه يك دولتی چنانچه امور اقتصادیاتش دوچار بی انتظامی است روی ترقی و تعالی را نخواهد دید همچنین يك نفر آدم غیر منظم در امور زندگی هیچگاه سعتمند و خوشبخت نخواهد شد ، جای دیگر اقتصاد در خوردن و آشامیدن را برای انتظام حفظ الصحة بیان میکند میفرماید « کلموا واشربوا ولا تسرفوا » که بدون رعایت این دستور انسان نمیتواند رشید و کامگار گردد.

قرآن و اصول علم هیئت

رای اخیر علماء فلک این دوره جدید بر این مستقر گشته که زمین يك جذوه آتشی بوده که از کره خورشید منفصل گشته و در این فضای لا یتناها بقوة جاذبه معلق گشته و مشغول حرکت در مدار خود و دور خورشید است مانند یکی از سیارات . قرآن مجید بدین اکتشاف جدید اشاره میفرماید « ألم تر ان السموات والارض كانتا رتاً ففتقناهما » یعنی آیا نمی بینید که آسمان و زمین در بدو خلقت متصل بیکدیگر بوده ولی ما زمین را از آسمانها جدا ساختیم مقصود از دیدن و رؤیت درآیه دیدن علمی و بصیرت است نه دیدن بحس باصیره اگر چه ممکن است مراد همان دیدن بحس باصیره باشد و مقصود دیدن مقدمات اوست که کوههای آتش فشان است که از این دیدن انسان بی بحرارت مرکزی برده و از آنها منتقل میگردد که زمین از کره خورشید منفصل شده . و نیز در آیات عدیده اشاره بحرکت زمین میفرماید « هو الذی جعل